

حدیث ثقلین

مؤلف : عبدالعزیز ولی اللہ بن عبدالرحیم دہلوی

تعلیق: علامہ محمود شکرى آلوسى

تحقیق:

مجید خلیفہ

ترجمہ:

بخش تألیف و ترجمہ سایت عقیدہ

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

فهرست

۱	فهرست
۳	مقدمه
۳	تخریج حدیث و شرح کلمات آن
۳	مسئله اول:
۵	مسئله دوم
۸	مسئله سوم:
۱۱	مسئله چهارم:
۱۲	مسئله پنجم:
۱۵	شیعه به تقلید تمسک نجسته اند
۲۰	مقدمه اول:
۲۰	مقدمه دوم:
۲۰	مقدمه سوم:
۲۲	باب دوم:
۲۷	تفصیل
۳۵	خاتمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله منزل الكتاب والصلوة والسلام على من أوتى الحكمة و فضل الخطاب
و على آله و اصحابه المتبعين سنته و سنته بلا ارتياب و على من تنعمهم باحسان
الى يوم الحساب اما بعد:

این رساله مختصر و مفیدی است که شیخ عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله
دهلوی آن را در شرح و توضیح حدیث ثقلین به زبان فارسی به رشته تحریر درآورده
است و آن را سعادت الدارین فی شرح الحدیث الثقلین نامیده است، بر آن شدم تا آن را
به عربی برگردانم و توضیحاتی به مطالب آن بیافزایم تا بیشتر مورد استفاده قرار بگیرد.
و آن را در سه قسمت مقدمه، مقصد و خاتمه ترتیب داده‌ام. امیدوارم که کتاب برای
مسلمین سودمند واقع گردد.

مقدمه

تخریج حدیث و شرح کلمات آن

مسئله اول:

شیعه برای اثبات حقیقت مذهب خود از این حدیث استدلال کرده‌اند، که پیامبر ﷺ می‌فرماید: (من در میان شما دو چیز می‌گذارم، و تا وقتی شما به این دو چیز چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من، و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن که بر حوض نزد من می‌آیند)، این بود کلمات حدیثی که آنها از آن استدلال می‌کنند اما حدیثی که در صحیح مسلم آمده از این قرار است، زیدبن ارقم روایت می‌کند: پیامبر خدا ﷺ در محل آبی به نام خم^۱ که در میان مکه و مدینه قرار دارد میان ما ایستاد و به سخنرانی پرداخت و فرمود: ای مردم نزدیک است که من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم. من در میان شما دو چیز گران‌بها به یادگار می‌گذارم، اول کتاب خدا که سرشار از هدایت و نو است به کتاب تمسک جوئید و آنگاه به تمسک کتاب خدا تشویق کرد.

و سپس فرمود و اهل بیتم. از شما می‌خواهم که در مورد اهل بیتم خدا را مدنظر داشته باشید^۲. کلمات حدیث بر این دلالت می‌نمایند که آنچه پیامبر ﷺ را به تمسک به

۱- خم اسم چاهی قدیمی است و در فاصله سه مایلی جحفه در میان مکه و مدینه قرار دارد. معجم ما استعجم ۵۱۰/۲، معجم البلدان ۳۸۹/۲.

۲- یزیدبن حیان روایت می‌کند: من و حصین بن سیره و عمر بن مسلم پیش زیدبن ارقم رفتیم وقتی پیش او نشستیم حصین به او گفت: ای زید از خیر فراوانی بهره‌مند شده‌ای. پیامبر خدا ﷺ را دیده‌ای و حدیث او را شنیده‌ای و همراه او در جنگ شرکت کرده‌ای و پشت سر او نماز خوانده‌ای، ای زید از خیر فراوان بهره‌مند شده‌ای، ای زید آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای برای ما بگو: زید گفت: ای برادرزاده‌ام سوگند به خدا سن من بالا رفته و پیر شده‌ام و بعضی از سخنانی که از پیامبر ﷺ به خاطر می‌سپردم را

آن فرمان داده است و تمسک به آن را نجات از گمراهی قرار داده کتاب خداست، چنانکه در احادیث دیگر آمده است، همانطور که در صحیح مسلم از جابر روایت شد که پیامبر ﷺ در سخنرانی روز عرفه گفت: (چیزی را در میان شما باقی نگذارم که اگر به آن چنگ بزنید گمراه نخواهید شد و آن کتاب خداست، و شما در مورد من پرسیده می‌شوید چه خواهید گفت، گفتند: گواهی می‌دهیم که پیام خدا را رسانده‌ای و نصیحت کرده‌ای، آنگاه انگشت سبابه‌اش را به سوی آسمان بلند می‌کرد و سپس آن را به سوی مردم پائین می‌آورد و می‌گفت: بار خدایا گواه باش تا سه بار)^۱

و اما آنچه در حدیث قبلی آمده (: و خاندانم اهل بیت من، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن در حوض نزد من می‌آیند) این کلمات را ترمذی روایت کرده

فراموش کرده‌ام، پس آنچه برای شما می‌گویم آن را بپذیرید و آنچه نمی‌گویم مرا به گفتن آن اجبار نکنید، سپس گفت: روزی در کنار آبی به نام خم که در میان مکه و مدینه قرار دارد پیامبر خدا ﷺ در میان ما به سخنرانی ایستاد او حمد و ستایش خدای را گفت و موعظه نمود و تذکر داد و سپس گفت: اما بعد هان ای مردم نزدیک است که من دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم، من در میان شما دو چیز را باقی می‌گذارم اول کتاب خدا که سرشار از نور و هدایت است به کتاب خدا چنگ بزنید و آنگاه به تمسک به کتاب خدا تشویق کرد؛ سپس گفت: و اهل بیت من در مورد اهل بیت خدا را مدنظر داشته باشید... در رفتار با اهل بیت من خدا را مدنظر داشته باشید... در رفتار با اهل بیت من خدا را مدنظر داشته باشید، حصین به او گفت: ای زید اهل بیت او چه کسان هستند آیا زنانش از اهل بیت او نیستند؟ گفت: زنانش از اهل بیت او هستند، ولی اهل بیت او کسانی که همچون خود او خوردن زکات برای آنان حرام است، گفت آنها چه کسانی؟ گفت: اینان عبارتند از: آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس، گفت: صدقه و زکات برای همه اینها حرام است؟! گفت: بله. مسلم کتاب الفضائل ۴/۱۸۷۳/

ش ۲۴۰۸، احمد ۴/۳۶۶/ش ۲۱۹۲۸۵ الطبرانی «المعجم الکبیر» ۵/۱۸۳/ش ۵۰۲۸

۱- مسلم ۲/۸۸۶/ش (۱۲۱۸) کتاب الحج، ابوداود ۲/۱۸۲/ش (۱۹۰۵)، ابن ماجه کتاب المناسک ۲/۱۰۲۲/ش

ش ۳۰۷۴.

است، و امام احمد این روایت را ضعیف قرار داده است، و بسیاری از علما آن را ضعیف شمرده و گفته‌اند صحیح نیست؛ و بعضی گفته‌اند حدیث بر این دلالت می‌کند که اهل بیت بر گمراهی متفق نخواهند شد چنان که قاضی ابویعلی و دیگران این را گفته‌اند، ولی اهل بیت بر هیچ چیزی از خصوصیت‌های شیعه اتفاق نظر نداشته‌اند و بلکه آنها از خصوصیت‌های شیعه پاک و منزّه هستند^۱.

مسئله دوم

ثقلین تشبیه ثقل است، و کتاب و عترت به خاطر آن ثقلین نامیده شده‌اند که تمسک و عمل به آنها مهم است، و در اصل عرب‌ها به هر چیز گران‌بها و مهم ثقل می‌گویند، از این رو برای بزرگداشت این دو و اهمیت به جایگاه کتاب و عترت، ثقلین نامیده شده‌اند، و در اصل ثقل به تخم شترمرغ که محفوظ باشد گفته می‌شود، شاعر می‌گوید:

فذكر ثقلاً رثيلاً بعد ما: الفت ذكاء يمينها في كافر^۲ و به سردار و رئیس محترم

ثقب گفته می‌شود، و خداوند انسان‌ها و جن‌ها را ثقیل نامیده است چون خداوند آنها را بر سایر مخلوقات روی زمین برتر قرار داده است چون خداوند به آنها قوه تشخیص و عقل عنایت کرده است.

ابن‌انباری می‌گوید: به جن‌ها و انسان‌ها ثقلین گفته می‌شود چون آنها گویا همچون چیز گرانی برای زمین و روی آن هستند.

و در تفسیر عترت اقوال مختلفی نقل شده است که برخی عبارتند از: عترت یعنی خویشاوندان و بستگان از قبیل فرزندان و غیره، و گفته‌اند یعنی اقوام نزدیک و بعضی

۱- منهاج‌السنه ابن تیمیه ۳۹۴/۷-۳۹۵ حدیث را ترمذی روایت کرده است ۳۲۸/۵. و احمد در سندش

نیز روایت کرده است (۱۴/۳، ۱۷، ۲۶، ۵۹) ۱۸۱/۵-۱۸۲.

۲- لسان‌العرب ماده ثقل ۸۵/۱۱.

گفته‌اند یعنی فامیل و عشیره نزدیک، و به همین مفهوم است گفته ابوبکر رضی الله عنه که گفت: ما عترت و قبیله پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم که ایشان از این قبیله بیرون آمد و عرب‌ها از ما برآمده‌اند همان‌طور که آسیا از مرکز شل برآمده و گرد آن قرار دارد^۱.

این‌اثیر می‌گوید: آنها از قریش هستند و عموم فکر می‌کنند که عترت یعنی فقط فرزند، و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان فاطمه رضی الله عنها هستند، این گفته ابن‌سیده است. از هرمی می‌گوید: در حدیث زیدبن ثابت آمده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در میان شما بعد از خود دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم کتاب خدا و عترتم، این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه روز قیامت در کنار حوض نزد من می‌آیند.

و می‌گوید: محمدبن اسحاق می‌گوید: این حدیث صحیح است؛ و مثل این از زیدبن ارقم و ابوسعید خدری روایت شده است و در بعضی از روایات آمده که: (در میان شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم کتاب خدا و عترتم اهل‌بیت) پس عترت را اهل‌بیت قرار داده است.

و ابوعبید و دیگران گفته‌اند: عترت یعنی خانواده و خویشاوندان نزدیک و این‌اثیر می‌گوید: عترت یعنی خاص‌ترین خویشاوندان فرد^۲.

و ابن‌الاعرابی می‌گوید: عترت یعنی فرزند و نسل، و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندان فاطمه هستند.

و از ابوسعید روایت شده که گفت: عترت یعنی ساقه درخت، و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله عبدالمطلب و فرزندانش می‌باشند و بعضی گفته‌اند: عترت ایشان اهل‌بیت نزدیک او هستند، و آنها فرزندان خودش و علی و فرزندانش می‌باشند، و بعضی گفته‌اند: عترت

۱- بیهقی السنن الکبری ۱۶۶/۶ ش ۱۱۷۰۷.

۲- النهایه ۱۷۷/۳.

پیامبر ﷺ خویشاوندان نزدیک و دور آنحضرت می‌باشند و بعضی گفته‌اند: عترت: یعنی خویشاوندان و پسرعموها.

چنان که وقتی پیامبر ﷺ با اصحابش در مورد اسیران بدر مشاوره نمود ابوبکر رضی الله عنه به او گفت: عترت و قوم تو هستند.

منظور از عترت عباس و بنی‌هاشم بودند، و منظورش از قوم قریش بود. و معروف است که عترت پیامبر اهل‌بیت ایشان هستند و آنان کسانی‌اند که زکات برای آنها حرام است، و آنها خویشاوندان پیامبر ﷺ می‌باشند که در سوره انفال ذکر شده که خمس خمس به آنها تعلق می‌گیرد، و در لسان‌العرب همین‌طور آمده است.^۱

با توجه به آنچه از اهل لغت در تفسیر معنای عترت ذکر نمودیم مشخص می‌شود که اهل لغت در تفسیر عترت با هم اختلاف دارند، و بیشتر آنها کلمه عترت را همان‌گونه تفسیر کرده‌اند که اهل حدیث گفته‌اند که عترت خویشاوندان مؤمن پیامبر ﷺ از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب می‌باشند، و هیچ‌یک از تفاسیر گذشته با آنچه امامیه می‌گویند که عترت در تعداد معینی از افراد منحصر است همخوانی و توافق ندارد. بلکه بسیاری از هاشمی‌ها مانند ابن‌عباس و بسیاری از فرزندان عبدالمطلب که تعدادشان هم زیاد است از عترت پیامبر ﷺ می‌باشند.

شیخ‌الاسلام ابن تیمینه در منهاج‌السنه^۲ می‌گوید:

پیامبر ﷺ در مورد عترت خویش فرمود که عترت و کتاب از همدیگر هیچگاه جدا نخواهند شد، و پیامبر ﷺ راستگوست و این سخن ایشان بر آن دلالت می‌نماید که

۱- ابن منظور لسان العرب ماده عتر ۴/۵۳۶.

۲- منهاج‌السنه ۷/۳۹۵.

اجماع عترت حجت است، و گروهی از اصحاب ما - یعنی برخی از حنابله - و نیز همین را گفته‌اند و قاضی در المعتمد آن را ذکر کرده است^۱.

اما عترت همه بنی‌هاشم هستند که عبارتند از: فرزندان عباس و فرزندان علی و فرزندان حارث بن عبدالمطلب و سایر بنی ابی‌طالب و غیره، و تنها علی عترت نیست، و سرور عترت پیامبر ﷺ است، و همچنین علماء عترت و خاندان پیامبر ﷺ همچون ابن عباس و غیره اطاعت از علی را در همه آنچه می‌گفت واجب نمی‌دانستند و همچنین علی معتقد نبود که مردم باید از او اطاعت کنند و هیچ کسی از ائمه سلف نه از بنی‌هاشم و نه از دیگران نگفته‌اند که اطاعت از علی واجب است.

و همین‌طور دیگر ائمه نیز اینگونه بودند و همچنین اطاعت هیچ فردی از افراد عترت واجب نیست مگر آن‌که همه اجماع کنند و آنها عبارتند از فرزندان عباس و فرزندان علی و فرزندان حارث و سایر بنی‌طالب و هرگاه همه اینها بر امری اجماع کرده‌اند طبق نظر کسانی که این را اجماع می‌شمارد اطاعت از آنها واجب است.

مسئله سوم:

حدیث مذکور به هیچ عنوان نمی‌تواند برای شیعه دلیلی باشد که به آن بتوانند تمسک جویند، چون کتاب خدا که سرچشمه علوم دینی و اسرار و حکمت‌های شرعی و گنجینه حقایق و نکته‌هاست، تمسک به آن یعنی عمل کردن به فرامین آن و باز آمدن از آنچه نهی کرده است، و عترت از آن‌جا که سرچشمه پاکی و حسن سلوک هستند تمسک به آنها یعنی دوست داشتن آنان و پیروی از رهنمودهایشان و الگوبرداری از سیره و رفتار آنها، و پیامبر خدا ﷺ وقتی می‌فرماید من در میان شما دو چیز گرانبها بعد از خود می‌گذارم... گویا به این اشاره می‌نماید که عترت و کتاب بعد از پیامبر خدا ﷺ

۱- منظور قاضی ابویعلی است.

در کنار هم و همراه یکدیگر خواهند بود، و ایشان علیهم السلام امت را توصیه نمود که با این دو رفتار خوبی داشته باشند و حق آن دو را به جا آورند، همان طور که پدر مهربان مردم را در مورد فرزندانش سفارش می کند، و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر فرموده است که: (در مورد اهل بیت خودم از شما می خواهم که خدا را مدنظر داشته باشید) مفهوم مذکور را تأیید می کند، همان طور که پدر مهربان توصیه می کند که در مورد فرزندانم خدا را مدنظر داشته باشید.

و آنچه در روایات دیگر آمده است به معنای این است که قرآن سرمشق و اسوه عترت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و باید آنها از قرآن پیروی کنند و آنان از دیگر مردم به عمل کردن به قرآن سزاوارترند، و این مفهوم از فرموده الهی برگرفته شده که می فرماید:

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾ (الشوری / ۲۳)

«بگو در برابر آن از شما اجر و پاداشی نمی خواهم جز علاقه نزدیکی به خدا».

آنگونه که برخی از مفسرین گفته اند، پس خداوند شکر نعمت قرآن را منوط به محبت اهل بیت دانسته است، و گویا پیامبر صلی الله علیه و آله امت را توصیه می نماید که شکر این نعمت را به جا آورند و آنها را از ناسپاسی در برابر این نعمت برحذر می دارد، پس هر کسی به این وصیت پیامبر گوش داد و با رفتار خوب با این دو چیز گران بها شکر گذارده است هرگز این دو چیز از او جدا نخواهند شد تا اینکه بر حوض پیامبر می آیند و آنگاه خداوند کاملترین پاداش را به او می دهد و هر کس که وصیت پیامبر را زیرپا گذاشته و نعمت را سپاس نکرده است برعکس این خواهد بود

بنابراین فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که در روایتی دیگر می فرماید: (بنگرید که بعد از من چگونه با این دو رفتار می کنید) در همین راستاست و به معنی این است که فکر کنید آیا بعد از من شما جانشینان صادق و راستینی در مورد این دو چیز برایم خواهید بود یا جانشینان بدی خواهید بود.

و منظور از عترت پیامبر علمایی هستند که به علم خود عمل کرده‌اند، چون آنها از قرآن جدا نمی‌شوند، و فرد جاهل از این مقام دور است، و در اصل به این نگاه می‌شود که فرد با خوبیها آراسته باشد و از زشیت‌ها پاک باشد، و اگر فرد مفیدی باشد و از نژاد اهل‌بیت نباشد بر ما لازم است که از او پیروی و اطاعت کنیم.

بنابراین پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر به اطاعت و پیروی کردن از قریش تشویق نموده است و این با آنچه در مورد اهل‌بیت فرموده منافات و تضادی ندارد چون حکم کردن بر فردی از افراد عام به معنی منحصر بودن عام در آن فرد نیست، بلکه اشاره به اهتمام بیشتر و جایگاه والای آن فرد است.

و همه آنچه بیان شد بر خلافت و حکومت دلالت نمی‌کنند و همچنین بر این دلالتی ندارند که پیروی از کسانی دیگر غیر از عترت جایز نیست، و بلکه بر این دلالت می‌نمایند که دوست داشتن اهل‌بیت و پیروی از رهنمودهایشان واجب است، با اینکه ما معتقدیم دوست داشتن و اطاعت از خصوصیات و ویژگی‌های اهل‌بیت نیست و بلکه خلفای راشدین نیز مستحق محبت و اطاعت هستند.

امام احمد و ابن‌ماجه و ابوداود و ترمذی و ابونعیم و غیره از عرباض بن ساریه روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: (از سنت و روش من و از سنت خلفای راشدین راهیافته که بعد از من می‌آیند اطاعت کنید و به آن تمسک جوئید و با دندان آن را محکم بگیرید).^۱

۱- حدیث به‌طور کامل اینطور است: (پیامبر خدا ﷺ روزی بعد از نماز صبح سخنرانی شیوا و مؤثری برای ما ایراد نمود که اشک‌ها از چشمان جاری شدند و دلها به هراس افتادند، مردی گفت: این موعظه‌ای است که نشانه خدا حافظی است پس ای پیامبر خدا ﷺ ما را به چه چیز سفارش می‌کنی؟ فرمود: شما را تقوای الهی و اطاعت از امیر گرچه امیرتان برده‌ای حبشی باشد وصیت می‌کنم هر کس از شما بعد از من زنده باشد اختلاف زیادی را خواهد دید، از بدعت‌ها و امور تازه ایجاد شده بپرهیزید که

و ترمذی از حدیفه روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: (نمی‌دانم تا چه مدتی در میان شما باقی خواهم ماند، بعد از من به دو کسی که بعد از من هستند اقتدا کنید و آنگاه به ابوبکر و عمر اشاره کرد، و از رهنمود عمار پیروی کنید، و آنچه ابن مسعود به شما گفت او را تصدیق نمائید).^۱

مسئله چهارم:

شیعه گاهی از این حدیث بر عصمت ائمه خود استدلال می‌کند و می‌گویند امام جانشین پیامبر ﷺ است پس همان طور که پیامبر معصوم است امام هم معصوم است، و اگر امام معصوم نباشد نمی‌توان به او اعتماد کرد و احکام دینی را از او فرا گرفت. و گاهی از این حدیث برای اثبات امامت علی و سایر ائمه‌اشان استدلال می‌کنند، که همچنین این حدیث دلیلی برای این مدعای آنها نیست، زیرا اگر اینطور باشد باید همه افراد عترت امام باشند و فکر نمی‌کنم شیعه چنین چیزی را بگویند به خصوص که عترت عبارتند از بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب و غیره که تعدادشان زیاد است.

گمراهی هستند، هرکس از شما در چنین روزگاری قرار گرفت از سنت من و سنت خلفای راشدین راهیافته اطاعت کند و با دندان محکم آن را بگیرد). (ترمذی ۴۴/۵) ش ۲۴۷۶ ابوداود ۲۰۰/۴ ش ۴۶۰۷ ابن‌ماجه ۱۵/۱ ش ۴۲، ۴۳، ۳۳۳۷ احمد ۱۲۶/۴ ش (۱۷/۸۵، ۱۹۵۷۶) ابونعیم الحلیه ۲۲۰/۵، ۱۱۵/۱۰.

۱- (ترمذی ۶۸۸/۵) ش ۳۷۹۹ (ابن‌ماجه ۳۷/۱) ش ۹۷، (احمد ۴۰۲/۵) ش ۲۳۴۶۷، (ابن‌حبان ۶۸۶۳)، الحاکم ۷۵/۳، و حدیث صحیح است، و آلبانی آن را در سلسله‌الاحادیث الصحیحه ش ۱۲۳۳ ذکر کرده است.

مسئله پنجم:

این حدیث حجت و دلیلی علیه شیعه است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عترت خویش می‌فرماید که عترت او و کتاب از همدیگر هیچگاه جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض نزد پیامبر می‌آیند، و این دلیلی است بر اینکه اجماع عترت حجت است، و عترت بر امامت علی اجماع نداشتند و همچنین بر امامت بقیه ائمه شیعه اجماع نداشته‌اند و نیز بر افضل بودن علی اجماع نداشتند. بلکه ائمه و پیشوایان عترت همچون ابن عباس و غیره ابوبکر و عمر را در امامت و افضل بودن بر علی مقدم می‌دارند و همچنین سایر بنی‌هاشم از فرزندان عباس و جعفر و بیشتر علوی‌ها به امامت ابوبکر و عمر و تقدم آنها اقرار می‌کرده‌اند، و افراد زیادی از آنان از زمره شاگردان امام مالک و ابوحنیفه و احمد و غیره بوده‌اند که تعدادشان چندین برابر افرادی از سادات است که از امامیه به شمار رفته‌اند. و آنچه از علمای اهل بیت از بنی‌هاشم و تابعین و تابعین آنها از فرزندان حسین بن علی و از فرزندان حسن و غیره نقل شده این است که آنان ابوبکر و عمر را دوست می‌داشته‌اند و آن دو را از علی افضل و برتر می‌دانسته‌اند. و این مقوله به تواتر از آنها نقل شده است.

حافظ ابوالحسن دارقطنی کتاب «اثناء الصحابه علی القرباه و ثناء القرباه علی الصحابه»^۱ را در همین مورد تألیف کرده است و در آن پاره‌ای در باره این موضوع بیان داشته است.

۱- محمدبن ابراهیم شیبانی در معجم ما ألف عن الصحابه و امهات المؤمنین و آل البيت رضی الله عنهم (۸۶) این را ذکر کرده است، و کتاب دارقطنی مفقود است و فقط بخش کوتاهی از قسمت یازدهم آن باقی مانده است، که محمدالریاح در سال ۱۴۱۹ آن را تحقیق کرده است و تحت عنوان «فضائل الصحابه و مناقبهم و قول بعضهم فی بعض» در مکتبه‌الغرباء به چاپ رسیده است.

و همچنین هر کس از علمای اهل حدیث که در سنت تألیف کرده‌اند به این مطالب اشاره نموده‌اند، مثال کتاب السنه عبدالله بن احمد^۱، والسنه خلال، والسنه ابن بطه^۲. کتاب السنه آجری^۳، و کتاب لامکائی^۴. و ابوذر هروی^۵ و طلمنکی^۱ و ابو حفص بن

۱- کتاب او دو بار به چاپ رسیده است اول به صورت ناقص در مکه چاپ و سپس بار دوم در دو جلد و تحقیق شده به چاپ رسیده است.

۲- او عبدالله بن محمد بن محمد بن حمدان بن عمر معروف به ابن بطه ابو عبدالله عسکری است، وی سفرهایی به مکه و بصره و ... دیگر شهرها نمود وقتی از سفر بازگشت تا چهل سال خانه‌نشین گردید و در این مدت هیچگاه در بازار دیده نمی‌شد و همواره روزه بود به جز روز عید فطر و قربان و ایام تشریق، و او مستجاب‌الدعوه بود و در سال ۳۸۰ هـ وفات یافت. طبقات الحنابلہ ۱۴۴/۲، لسان‌المیزان ۱۱۲/۴، و کتاب او اربانه نامیده می‌شود و به چاپ رسیده است.

۳- وی محمد بن حسین بن عبدالله ابوبکر آجری بغدادی است، از بسیاری از علما و از تعداد زیادی از حجاج و اهالی مغرب حدیث فراگرفت و او در مجاورت مکه می‌زیست و عالمی عامل و پیرو سنت بود، خطیب می‌گوید او متدین و ثقه بود و تألیفاتی دارد که از آن جمله کتاب الشریعه فی السنه است، و ایشان در سال ۳۶ هـ در مکه دیده از جهان فرو بست. تاریخ بغداد ۲۴۳/۲ التذکره ۹۳۶/۳ و کتاب او به نام الشریعه تحقیق شده و در شش جلد به چاپ رسیده است.

۴- او هبه‌الله بن حسن بن منصور طبری رازی، ابوالقاسم فقیه شافعی است در بغداد حدیث درس می‌داد، خفیف می‌گوید: او می‌فهمید و حفظ می‌کرد، و کتابی در سنت و کتابی در مورد رجال صحیحین و کتابی در سنن تألیف کرد، و در سال ۴۱۸ هـ وفات یافت. التذکره ۱۰۸۳/۳. طبقات الشافعیه ۱۹۷/۲، و کتاب او اعتقاد اهل السنه... نام دارد و در شش جلد به چاپ رسیده است و چهار جلد آن تحقیق شده است.

۵- وی عبید احمد بن محمد بن عبدالله بن عفیر انصاری بوذر هروی است، او شیخ حرم بود در مجاورت مکه می‌زیست و معجمی در ذکر اساتید خود تألیف نمود هر سال به حج می‌رفت و حدیث می‌گفت و برمی‌گشت، و او ثقه و متدین بود و کتاب بزرگی در تخریج صحیحین به رشته تحریر درآورد و کتابی

شاهین^۲ و علاوه از این‌ها کتاب‌هایی همچون کتاب فضائل الصحابه امام احمد^۳ و ابونعیم^۴ و تفسیر ثعلبی^۵ که در آن فضایل خلفای ثلاثه ذکر شده‌اند که بزرگترین دلیل علیه شیعه می‌باشند، و اگر این مقدار حجت است، پس برای آنها و علیه آنها حجت می‌باشد و اگر به از آن دلیل گرفته نمی‌شود ... چنان‌که شیخ تقی‌الدین^۶ به این اشاره کرده است. منظور این است که اهل بدعت و سایر مخالفان اهل حق هر گاه برای اثبات

در حدیث و کتابی در باره صفات و الجامع را تألیف نمود و در سال ۴۳۴ هـ درگذشت. (التذکره ۱۱۰۳/۳)؛ الدبیاح المذهب ۲۱۷/۲.

۱- او احمد بن عبدالله بن یحیی معافری اندلسی، ابو عمر عامل قرطبه است که در سال ۳۴۰ هـ به دنیا آمد. او در علم قرآن و احکام و معانی آن و ناسخ و منسوخ قرآن در رأس همه قرار داشت. و توجه خاصی به حدیث و شناخت رجال داشت، پیشوا و متدین و پیرو سنت بود. ابن شکوال می‌گوید: او در برابر هواپرستان و اهل بدعت شمشیری بران بود، محدثین بزرگ اندلس همچون ابن عبدالله و ابن خرم م ۴۲۹ هـ از او حدیث فراگرفته ترتیب المدارک ۷۴۹/۴، الصله ۸۴/۱، التذکره ۱۰۹۸/۳

۲- او عمر بن عثمان بن احمد بغدادی ابوحفص محدث عراق واعظ مشهور معروف به ابن شاهین است، کتاب‌های زیادی تألیف نمود. وی در سال ۲۹۷ هـ دیده به جهان گشود. ابن ماکولا می‌گوید: او ثقه و مورد اعتماد بود در شام و بصره و فارس حدیث آموخت و کتابی در تفسیر قرآن در سی جلد تألیف کرد و در سال ۳۸۵ هـ درگذشت. تاریخ بغداد ۲۶۵/۱۱ التذکره ۹۸۷/۳. ناگفته نماند که بخشی از کتاب او به چاپ رسیده است.

۳- کتاب امام احمد بعد از تحقیق در دو جلد به چاپ رسیده است.

۴- شاید منظورش کتاب «معرفه اصحابی» است که اخیراً به طور کامل به چاپ رسیده است.

۵- ثعلبی: احمد بن محمد بن ابراهیم ابواسحاق ثعلبی صاحب تفسیر و العرائس فی قصص الانبیاء می‌باشد. در تفسیر و زبان عربی در رأس همه بود و در سال ۴۲۴ هـ درگذشت. طبقات الشافعیه ۲۰۳/۲، طبقات المفسرین ۲۸/۲. و تفسیر او هنوز به صورت نسخه خطی باقی مانده است.

۶- او شیخ الاسلام ابن تیمیه است. و این مطلب را در منهاج السنه ۳۶۹/۷ - ۳۹۷ ذکر نموده است.

باطل خود به دلیلی عقلی یا نقلی استدلال می‌کنند همین دلیل مدعای آنها را نقض می‌نماید، و یکی از فضلا در این مورد رساله‌ای تألیف کرده است و بسیاری از دلایل آنها را که به این شیوه می‌باشند ذکر نموده است.

آنچه در مقدمه گفتیم مسئله را روشن می‌نماید و ابهام را دور می‌کند، می‌ماند اینکه مخالف ادعا می‌کند که فقط ائمه و پیشوایانشان مصداق عترت هستند، اگر این ادعای آنها پذیرفته شود باز هم برایشان سودی ندارد، چون آنچه آنها در کتاب‌های معتبر خود از ائمه‌اشان نقل کرده‌اند برخلاف باور و عقیده‌ای است که آنها بدان معتقدند، و اینگونه روشن می‌گردد که آنان نه به قرآن تمسک جسته‌اند و نه به اقوال عترت، و آنها در مورد اصول و فروع دین اقوالی دارند که به هیچ پایه علمی استوار نیست، چنان‌که جملاً در صفحات بعدی به آن اشاره خواهد شد و اگر بخواهیم مفصلاً در مورد آن سخن بگوییم باید کتاب مفصلی در این مورد تألیف کرد که اقوال در آن به‌طور مفصل بیان شوند، اما از آنجا که عاقلان را اشاره کافی است به اختصار بدان اشاره می‌کنیم.

شیعه به ثقلین تمسک نجسته‌اند

پیامبر ﷺ به ما می‌گوید: (من در میان شما دو چیز گران‌بها را می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، یکی از دیگری بزرگتر است و (عبارتند از: کتاب خدا و عترت و اهل‌بیتم).

رسول اکرم ﷺ به ما می‌گوید که در امور دینی و احکام شرعی این دو چیز مهم را مرجع خود قرار دهیم، پس هر عقیده و عملی که با این دو مخالف باشد باطل است و هر کسی این دو چیز مهم و گران‌بها را انکار کند از دایره دین بیرون می‌رود و حیران و سرگردان می‌شود.

بنابراین لازم است بدانیم که از دو گروه شیعه و سنی کدامیک به این دو ریسمان چنگ زده است و کدامیک به آن در بی‌اعتنایی نموده و آن دو را بی‌ارزش قرار می‌دهد و به آنها عمل نمی‌کند و مورد عیب‌جویی‌اشان قرار می‌دهد.

باید این موضوع را با دید انصاف نگاه کرد چون معیار برای هر دو گروه انصاف است، و ما در اینجا برای اثبات اینکه شیعه به این دو اصل بی‌اعتنا هستند و بدان عمل نمی‌کنند فقط از کتاب‌های معتبر شیعه دلیل می‌آوریم تا بهتر بتوانیم حقیقت را اثبات کنیم.

بنابراین می‌گوییم:

نخست قرآن، باید گفت که قرآن به‌طور کامل نزد شیعه اعتباری ندارد و می‌گویند: چون قرآن دستخوش تحریف قرار گرفته است و بسیاری از احکام آن منسوخ هستند و بسیاری از آیه‌ها و سوره‌هایی که ناسخ و مخصّص عمومات بوده‌اند از آن افتاده‌اند بنابراین همانند تورات و انجیل فاقد صلاحیت است و شایسته نیست که بدان تمسک جسته شود، و آنچه از قرآن باقی مانده است کلمات آن تغییر داده شده‌اند و کم و زیاد شده است.

کلینی^۱ از هشام بن سالم و او از ابی‌عبدالله^۲ روایت می‌کند که گفت: قرآنی که جبرئیل برای محمد ﷺ آورد هفده هزار آیه بود و محمد بن ابی‌نصر از او روایت می‌کند که

۱- وی ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی فقیه امامیه و یکی از بزرگترین راویان آنهاست و در احادیث مرجع امامیه می‌باشد، او در بغداد می‌زیست و در همان‌جا درگذشت (۳۲۹۲ هـ) و مؤلف کتاب معروف حدیث امامیه کافی است. لسان‌المیزان ۴۳۳/۵ و روایت مذکور را کلینی در اصول کافی کتاب فضل‌القرآن باب‌النوادیر ۶۳۴/۲ ذکر کرده است.

۲- وی ابو عبدالله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب ملقب به صادق است، در سال ۸۰ هـ در مدینه دیده به جهان گشود، و او پسر دختر قاسم بن محمد است و مادر مادرش اسماء بنت

گفت: در سوره (لم یکن) هفتاد نفر از قریش به اسم خود و اسم پدرانشان نام برده شده بودند.

و از سالم بن سلمه روایت است که گفت: مردی کلماتی از قرآن را برای ابی عبدالله خواند و او به این صورت که مردم می‌خوانند نمی‌خواند. آنگاه ما ابو عبدالله گفت: اینگونه خواندند: «و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی و لا محدث، او گفت: علی بن ابی طالب محدث (که با او سخن گفته می‌شد) بود»^۱.

و زید بن جهم هلالی و غیره از ابی عبدالله روایت کرده‌اند که گفت: «ان امه هی اربی من امه» از کلام خدا نیست بلکه آن را تحریف کرده‌اند و در اصل اینطور نازل شده است «ائمه از کی من ائمتکم»^۲

و همچنین آنها معتقدند و میان آنها مشهور است که برخی از سوره‌ها مثل سوره ولایت کاملاً از قرآن حذف شده‌اند، و می‌گویند بعضی از سوره‌ها همچون سوره احزاب بیشتر آن حذف شده است و در اصل سوره احزاب به اندازه سوره انعام بوده که آیاتی که در فضیلت اهل بیت و احکام امامتشن در این سوره آمده‌اند از آن حذف گردیده‌اند.

عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق است، وی از بزرگان تابعین بود گروهی از او علم آموخته‌اند از آن جمله ابوحنیفه و مالک، ابوحاتم می‌گوید او ثقة است و نیازی به معرفی ندارد، و او می‌گفت: همان‌طور که به شفاعت علی امیدوارم به شفاعت ابوبکر به همان اندازه امیدوارم. و ایشان در سال ۱۴۸ هـ درگذشت.

حلیه‌الاولیاء ۱۹۲/۳ و حیات‌الاعیان ۳۲۷/۱ والتذکره ۱۶۶/۱

۱- در نسخه خطی اشتباهاتی بود که با مراجعه به اصول کافی کتاب‌الحجه باب ان‌الائمه محدثون مفهومیوم ۲۷۰/۱، آن را تصحیح نمودم.

۲- الکافی، الحجه، باب‌الاشاره وانص ۲۹۲/۱، در نسخه خطی محمد بن جهم هلالی آمده بود که با مراجعه به کافی تصحیح گردید.

و همچنین می‌گویند در آیه (لَا تَحْزَنُ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا)^۱ قبل از آن کلمه (ویلک) بوده که از آن حذف شده است، و کلمه (ولایه علی) بعد از (وقفوهم انهم مسئولون)^۲ حذف گردیده است، و کلمه (تملکه بنوامیه) بعد از (خیر من الف شهر)^۳ حذف شده است، و بعد از (و کفی الله المؤمنین القتال)^۴ کلمه (بعلی بن ابی طالب) بوده که آن را حذف کرده‌اند، و از آیه (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)^۵ کلمه آل محمد (علیهم السلام) را حذف کرده‌اند، و می‌گویند بعد از (و لكل قوم هاد)^۶ کلمه علی را حذف کرده‌اند، همه این‌ها را ابن شهر آشوب مازندرانی^۷ در کتابش المثالب ذکر کرده است.

و ادعا می‌کنند که بسیاری از کلمات و آیات قرآن مثل اینها از قرآن حذف شده‌اند، بنابراین باقی مانده قرآن نزد آنها با تورات و انجیل فرقی ندارد و همان‌طور که تورات و

۱- ابن شهر آشوب در نالمثالب و بسیاری چنان‌که در «فصل الخطاب» آمده است. «الشیعه و القرآن ص ۲۳۲».

۲- آن را نیافتیم.

۳- علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش این را گفته است و همچنین از جعفر بن محمد بن علی بن حسین در «صدرالصحیفه المبارکه» آن را نقل کرده‌اند، فصل الخطاب (الشیعه و القرآن ۳۳۸).

۴- صاحب فصل الخطاب از ابراهیم قمی و بسیاری و غیره این را نقل کرده است، الشیعه و القرآن ص ۲۸۵.

۵- صاحب فصل الخطاب از سیاری و طبرسی نقل کرده است، الشیعه و القرآن ص ۲۸۱.

۶- محقق داماد در حاشیه‌القبسات و رضوی در حبل متین، به نقل از فصل الخطاب، الشیعه و القرآن ص ۲۴۳.

۷- او محمد بن علی بن شهر آشوب طبرسی مازندرانی ابو محمد شیعی است، در ایام مقتضی در بغداد و عظمی‌گفت، و مقتضی او را پسندید و به وی خلعت داد از تألیفات او اعلام الطرائق فی الحدود و الحدائق، و المثالب و الواصب است در سال ۵۵۸ هـ وفات یافت. سیوطی: «بغیه‌الوعاه» ص ۷۷؛ معجم المؤلفین ۱۶/۱۱.

انجیل قابل تمسک نیستند قرآن هم قابل تمسک نیست چون قرآن تحریف شده و تغییر یافته است و یا منسوخ شده و ناسخ آن مشخص نیست.

کتابی را دیدم که سید حسین بن محمد تقی نوری طبرسی^۱ یکی از مجتهدین معاصر شیعه تألیف کرده بود و اسم آن را «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» نامیده است، و این کتاب در ایران^۲ به چاپ رسیده و در شهرها و کشورها منتشر گردیده است، و اینگونه آغاز می شود: الحمد لله الذی انزل علی عبده کتاباً شفاءً فی الصدور، و مهیناً علی التوراه والانجیل والزبور، والصلوه والسلام علی حامله نورالنور، والبيت الرفیع العمور... تا اینکه می گوید:

۱- او حسین بن محمد تقی الدین بن محمد بن علی نوری طبرسی است، وی در سال ۱۲۵۴ هـ تا ۱۸۳۸ م در قریه بالو طبرستان به دنیا آمد و بعداً به عراق هجرت کرد و تا دم وفات در نجف باقی ماند و در سال ۱۳۲۰ هـ تا ۱۹۰۲ م درگذشت، تألیفات زیادی دارد از آن جمله همین کتاب، و مستدرک الوسائل، اعیان الشیعه عاملی ۱۳۹/۲۷، ایضاح الکنون ۱/۳۶۹، ۴۴۱).

۲- در سال ۱۲۹۸ هـ در تهران به چاپ رسید سپس ۱۳۳۳ هـ مجدداً چاپ شد. الذریعه ۱۵۹/۵. قابل ذکر است که شیخ احسان الهی ظهیر رحمه الله بخش بزرگی از این کتاب را ضمیمه کتابش (الشیعه والقرآن) نموده است و احسان رحمه الله در مقدمه کتابش می گوید: کتاب فصل الخطاب در ایران به چاپ رسیده و در مراکز علمی شرق و غرب انتشار یافته است و به دست مستشرقین رسید که از آن مطالب زیادی نقل کرده اند.

مقدمه اول:

در بیان روایاتی که در مورد جمع‌آوری قرآن و جامع آن و سبب جمع آن و بیان اینکه کیفیت جمع‌آوری قرآن به گونه‌ای بوده است که قرآن در معرض نقص قرار گرفته است، و تألیف آن برخلاف تألیف مؤلفین است.

مقدمه دوم:

در بیان انواع تغییراتی که پدید آمدن آن در قرآن ممکن است، و بیان آنچه که تغییرناپذیر است.

مقدمه سوم:

در بیان اقوال علمای ما در تغییر یافتن قرآن و عدم تغییر یافتن آن. باب اول در بیان آنچه که بر وقوع تغییر و تحریف و نقص در قرآن دلالت می‌نمایند: **دلیل اول** که از چند مسئله ترکیب یافته است: اول: تورات و انجیل به صورت زیبا و ماهرانه تحریف شده‌اند. دوم: در بیان اینکه هرچه در امت‌های گذشته اتفاق افتاده است در این امت هم اتفاق می‌افتد.

سوم: بیان مشابهت‌های منفی و مثبت این امت با امت‌های گذشته. چهارم: در بیان روایات ویژه‌ای که در آن دلایلی هست که بر این دلالت می‌نمایند که قرآن همچون تورات و انجیل تحریف‌پذیر است. **دلیل دوم:** در بیان اینکه شیوه‌ای که بدان قرآن جمع‌آوری گردیده است به‌طور طبیعی مستلزم آن است که قرآن مورد تغییر و تحریف قرار گیرد، و در اینجا شیوه نوشتن وحی به صورت اجمالی بیان شده است.

دلیل سوم: در بیان اینکه چیزی به نام منسوخ التلاوه وجود ندارد و آنچه را که منسوخ التلاوه می‌گوید در واقع همان چیزی است که از قرآن کاسته شده است.

دلیل چهارم: امیرالمؤمنین قرآن مخصوصی داشت که ترتیب آن با قرآن موجود مخالف بود و در آن چیزهای اضافه‌ای بود که حدیث قدسی و تفسیر نبودند.

دلیل پنجم: عبدالله بن مسعود قرآن معتبری داشت که چیزهایی داشت که در این قرآن نبودند.

دلیل ششم: قرآن موجود آیاتی را که مصحف ابی که نزد ما معتبر است ندارد.

دلیل هفتم: وقتی عثمان بن عفان برای بار دوم قرآن را جمع‌آوری کرد برخی از کلمات و آیات را از آن انداخت، و در اینجا کیفیت جمع‌آوری و آنچه او انداخته است و تفاوت مصحف‌های او با یکدیگر بیان شده است.

دلیل هشتم: روایات زیادی که به صراحت بر کم و زیاد شدن قرآن دلالت دارند.

دلیل نهم: خداوند اسم اوصیا و شمایل آنان را در کتاب‌های مبارک گذشته‌اش بیان کرده است، بنابراین در این کتابش که شامل کتاب‌های گذشته است باید اسامی آنها را ذکر می‌کرد، و در اینجا بیان شده که اسم آنها در اولین مصحف ذکر شده است.

دلیل دهم: اثبات اینکه قرآن در حروف و کلمات و غیره تفاوت‌هایی داشته است، و ابطال این قول که قرآن به یک صورت نازل نشده است، و در اینجا شرح احوال قاریان بیان شده و اثبات گردیده که در سند‌هایشان تدلیس بوده است.

دلیل یازدهم: روایات صریح زیادی هست که دال بر این هستند که به‌طور کلی قرآن کم و زیاد شده است.

دلیل دوازدهم: روایاتی که ما برحسب ترتیب سوره‌ها آنها را ترتیب داده‌ایم که در آن به شبهات مخالفین پاسخ داده شده که از آن استدلال می‌نمایند.

باب دوم:

در بیان دلایل کسانی که می‌گویند به‌طور مطلق قرآن تغییر و تحریف نیافته است و پاسخ به دلایل آنها و در این باب بیان شده که تورات و انجیل برای بار دوم در عهد پیامبر ﷺ تحریف شده‌اند.

هر کسی این کتاب را مطالعه کند برایش ثابت می‌شود که قرآن صلاحیت استدلال را ندارد، و فتح‌الباری در رد این ادعا بسیار زیبا گرفته است: باب من قال لم یتراک النبی الا ما بین الدفتین. «این عنوان در رد کسانی است که ادعا می‌کنند که بخش زیادی از قرآن با از بین رفتن حاملان آن از بین رفته است، این چیزی است که رافضی‌ها ساخته و پرداخته‌اند تا بوسیله این سخن ادعایشان را که برای امامت علی نص آمده و او خلیفه بلافصل پیامبر ﷺ است و در قرآن تصریح شده که علی خلیفه پیامبر ﷺ است و صحابه این نص را پنهان کرده‌اند را ثابت کنند، و حال آن‌که این ادعایی باطل است چون صحابه گفته پیامبر را که فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی و دیگر احادیثی را که مدعیان امامت علی به آن تمسک می‌جویند را پنهان نکردند، همان‌طور که آنچه را که با این تعارض دارد یا عمومیت آن را خاص می‌نماید و یا آن را مقید می‌کند پنهان نکردند.

مؤلف فتح‌الباری با ذکر گفته یکی از ائمه شیعه استدلال زیبایی علیه روافض کرده است. او می‌گوید محمد بن حنفیه که پسر علی بن ابی‌طالب است اگر چیزی در مورد پدر او می‌بود او بیش از همه مردم از آن اطلاع می‌داشت، و همچنین ابن عباس پسر عموی علی ﷺ کسی که بیشتر از همه با او همراه بود و از وی اطلاع داشت^۱.

فصل

اما عترت پیامبر ﷺ، به اجماع اهل لغت عترت فرد یعنی خویشاوندان او، و شیعه نسب بعضی از عترت همچون رقیه و ام‌کلثوم که دختران پیامبر ﷺ هستند را انکار کرده اند و عباس عموی پیامبر ﷺ و فرزندان او را جزو عترت قرار نمی‌دهند.^۲ و زبیر بن صفیه پسرعمه پیامبر ﷺ و اکثر فرزندان فاطمه را از دشمنان شمرده‌اند، و در مورد آنها سخنان زشتی می‌گویند، مثل زید بن علی بن حسین که از علم و تقوای زیادی برخوردار بود و به دست مروان بن محمد به شهادت رسید. و همچنین پسر او یحیی را از دشمنان شمرده‌اند، و همچنین ابراهیم بن موسی کاظم و جعفر بن موسی کاظم را از دشمنان شمرده و او را کذاب (دروغگو) لقب داده‌اند، با اینکه او یکی بزرگان اولیا بود و بایزید بسطامی طریقت را از او گرفته است،^۳ و اشتباه معروفی است که می‌گویند او از جعفر صادق طریقت را گرفته است.

۱- حسین امین در دائرةالمعارف الاسلامیه الشیعه ۲۷/۱ می‌گوید: (مورخین گفته‌اند که پیامبر ﷺ چهار دختر داشته است اما وقتی در نصوص تاریخی تحقیق کنیم دلیلی برای اینکه پیامبر ﷺ دختری غیر از زهرا علیها السلام داشته باشد نمی‌یابیم بلکه چنین برمی‌آید که دختران دیگر دختران خدیجه از شوهر قبلی‌اش بوده‌اند).

۲- کشی در رجال ص ۵۲-۵۴ می‌گوید این آیات در مورد عباس نازل شده‌اند (فلبس الموتی و لبس العشیر) (و من كان في هذه اعمى فهو في الاخره اعمى و اضل سبيلا) (و لا ينفعكم نصحي ان اردت ان انصح لكم).

۳- او طیفور بن عیسی بن شروسان بسطامی است که در سال ۱۸۸ هـ در شهر بسطام (بین خراسان و عراق قرار دارد) به دنیا آمد پدر بزرگش شروسان مجوسی بود و مسلمان شد، بایزید یکی از زاهدان بود که داستانهای عجیبی در مورد او گفته می‌شود و اقوالی به او نسبت داده می‌شود که صحت ندارند و یا اینکه به دروغ به او نسبت داده شده‌اند، و برخی می‌گویند او اولین کسی بود که مذهب فنا و وحده‌الوجود را مطرح کرد. حلیه‌الاولیاء ۲۳/۱۰ سیر اعلام النبلاء ۸۶/۱۳.

و همچنین برادر امام حسن عسکری جعفر بن علی را دروغگو لقب داده‌اند، و حسن بن حسن مثنی^۱ و فرزندش عبدالله المحض و فرزندش محمد ملقب به نفس^۲ زکیه را از کافران مرتد شمرده‌اند. و همچنین ابراهیم بن عبدالله و زکریابن محمدباقر و محمدبن عبدالله بن حسن بن حسن و محمدبن قاسم بن حسن و یحیی بن عمر^۳ که همه از نوادگان زید بن علی بن حسین هستند را به کفر و ارتداد متهم کرده‌اند. و همچنین

۱- او حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب هاشمی مدنی ابو محمد است، از پدرش و عبدالله بن جعفر حدیث روایت نمود، و او با وجود راستگویی و بزرگی‌اش کم روایت نموده است، و در خلافت علی مسئول صدقات بود، فضیل بن مرزوق می‌گوید: از حسن بن حسن شنیدم که به مردی از رافضه می‌گفت: کشتن تو مایه تقرب به خداوند است، او گفت: شوخی می‌کنی، گفت: سوگند به خدا شوخی نمی‌کنم، و ایشان در ۹۹ هـ درگذشت. سیر اعلام النبلاء ۴/۴۸۳، البدایه والنهایه ۹/۱۷۰.

۲- عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب هاشمی مدنی ابو محمد، و مادرش فاطمه بنت حسین است، مصعب زبیری می‌گوید: هیچ‌کسی را ندیدم که علمای ما او را به اندازه ایشان گرامی بدارند و اسحاق بن منصور از این معین نقل می‌کند که گفت او ثقه است، و ابوحاتم و نسائی نیز چنین گفته‌اند، و محمدبن سعد در باره او می‌گوید: او از عابدان بود و او را شرافت و شکوه بود. و زبانی قاطع داشت. و محمدبن سلام جمعی می‌گوید: او نزد عمر بن عبدالعزیز جایگاه خوبی داشت، و ایشان در زندان ابو جعفر در سن ۵۷ سالگی درگذشت، و واقدی می‌گوید او چند ماهی قبل از کشته شدن فرزندش وفات یافت، و فرزندش محمد در رمضان سال ۱۴۵ هـ کشته شد، التاریخ الکبیر ۵/۷۱ تهذیب التهذیب ۵/۱۶۳.

۳- او یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است، در سال ۲۵۰ هـ در کوفه قیام کرد و مردمان زیادی با او همراه شدند او بر کوفه چیره شد و زندانیان را آزاد کرد و او به امامت رضا دعوت داد، و در رجب همین سال به همراه حسین بن اسماعیل به قتل رسید. و بعد از آن که او را کشتند سرش را برای خلیفه عباسی به سامرا فرستادند، و فرقه جارودیه گفتند او نمرده است و او به دنیا بازمی‌گردد تا آن را آکنده از عدل نماید. الفضل ۴/۱۳۷، الملل والنحل ۱/۱۵۹، البدایه والنهایه ۵/۱۱.

بسیاری از سادات حسنی و حسینی که قایل به امامت زیدبن علی بوده‌اند را به کفر و ارتداد متهم کرده و آنان را گمراه دانسته‌اند.^۱ و حال آنکه کتاب‌های انساب و تاریخ سادات می‌گویند که اغلب اهل‌بیت از حسنی‌ها و حسینی‌ها به امامت زیدبن علی و فضیلت او معتقد بوده‌اند.

اما جمهور اثناعشریه به کافر بودن و جهنمی بودن این بزرگان معتقدند چنان که در باب‌المعاد کتاب‌هایشان ذکر شده است، و دلیلش معلوم است چون نزد آنها انکار امامت یکی از ائمه همچون انکار نبوت است، و منکر امامت کافر است و کافر برای همیشه در جهنم باقی می‌ماند و این بزرگان امامت ائمه وقت را قبول نداشتند بلکه امامت بعضی از ائمه گذشته را نیز انکار می‌کردند. و برخی از اثناعشریه معتقدند که اینها مثل عباس عموی رسول‌خدا از اهل اعراف هستند.

و برخی گفته‌اند که اینها بعد از آن که در جهنم عذاب داده می‌شوند با شفاعت اجدادشان از آن بیرون آورده می‌شوند، و این هر دو قول باطل است، اما قول اول با قواعد و اصول امامیه مطابقت دارد، و آن اینکه به اجماع شفاعت در حق کفار پذیرفته نمی‌شود، و اعراف جای همیشه ماندن نیست، و اضافه بر این اینها نمی‌توانند اهل اعراف باشند چون آنان منکر امامت بوده‌اند و منکر امامت برحسب ادعای اثناعشریه کافر است. با وجود این همه، روایت می‌کنند که دوستدار علی به دوزخ نمی‌رود، و هیچ تردیدی نیست که این بزرگان دوستداران علی بوده‌اند.

بنابراین پرواضح است که فرقه اثناعشریه به بزرگان اهل‌بیت توهین کرده و به آنان چیزهایی را نسبت داده‌اند که نواصب^۲ و خوارج به آنان چنین چیزهایی را نسبت

۱- همه اینها در مختصر تحفه اثناعشریه ص ۵۳ ذکر شده‌اند.

۲- نواصب کسانی هستند که با علی علیه السلام دشمنی می‌ورزند و با او مخالفت کرده‌اند و آنها گروهی از خوارج می‌باشند. لسان‌العرب ماده نصب ۷۵۸/۱.

نداده‌اند، و به راستی که این مثل معروف چقدر در حق این فرقه صدق پیدا می‌کند که «دشمن دانا به ز دوست نادان».

تفصیل

اگر کتاب‌ها و روایات اثنا عشریه مورد بررسی و کاوش قرار گیرند زشتی‌ها و عیب‌هایش چون روز روشن آشکار می‌گردد، اما ما در اینجا برخی از عقاید کفرآمیز آنها را نقل می‌کنیم تا نمونه‌ای از عقاید آنان را به اطلاع برسانیم:

اول: آنها می‌گویند که امام زمان چنان ترسو و بزدل است که بیش از هزار سال است که از ترس گروهی اندک پنهان شده است، با اینکه در طی این مدت انقلاب‌هایی صورت گرفته و دولت عباسی منقرض شده و دولت چنگیزی زمام قدرت را به دست گرفته است آنهایی که بعد از پذیرفتن اسلام طرفدار و دوستدار اهل بیت بودند. و بعضی‌ها مذهب شیعه را انتخاب کردند، و همچنین دولت صفویه بر خراسان و عراق تسلط یافت و صفوی‌ها یاوران شیعه بودند، و روزگاری این مذهب در میان پادشاهان دکن و بنگال و بورب رواج یافت و این فرقه به امامت رسیدند و در هند و سند وزیر شدند اما باز هم امام زمان به آنها اطمینان نکرد و ظهور نیافت.^۱

دوم: آنها در همه کتاب‌هایشان از امام صادق روایت می‌کنند که او گفت: «ای گروه شیعیان خدمت و کار کنیزان ما برای ماست و شرمگاه‌هایشان از آن شما است». بارخدایا به تو پناه می‌بریم از این تهمت‌های ناروایی که انسان‌های ناپاک بافته‌اند و به چنین بزرگانی نسبت داده‌اند.^۲

۱- و در این زمان هم نزدیک به سی سال است که حکومت شیعه در ایران برقرار است اما باز هم امام زمانشان ظهور نمی‌کند با اینکه در این روزگار که نظام شیعه معتقد است نباید از کسی هراسی می‌داشت.

۲- نزدیک به همین طوسی در الاستبصار ۱۴۱/۳ روایت کرده است که: (از اباعبدالله علیه السلام در مورد عاریه گرفتن شرمگاه پرسیدم فرمود: اشکالی ندارد). و همچنین روایت کرده است: (به ابوجعفر علیه السلام گفتم (زراره): فرد دوست دارد که کنیزش را در اختیار برادرش قرار دهد و آن را برای او حلال گرداند، فرمود: اشکالی ندارد).

سوم: آنها به ائمه نسبت داده‌اند که آنان در مورد ام‌کلثوم^۱ دختر بانوی زنان عالم فاطمه زهرا علیها السلام گفته‌اند: «اولین شرمگاهی بود که به زور از ما گرفته شد»^۲.

سبحان الله چگونه به خود اجازه می‌دهند که در مورد دختر جگرگوشه و پاره تن پیامبر چنین سخنی را به زبان بیاورند سخنی که آسمان را به لرزه می‌اندازد و کوهها را تکان می‌دهد، چرا چنین فحش و بی‌احترامی را به اهل بیت روا می‌دارند و چرا چنین دامان پاک آن بزرگ زن را اینگونه لکه‌دار می‌نمایند.

و دوم اینکه چرا اینگونه به امیرالمؤمنین و حسن و حسین چنین بی‌غیرتی را نسبت می‌دهند و چرا به امام صادق این دروغها را نسبت می‌دهند، کدام تهمت از این سخن بزرگتر می‌تواند باشد سخنی که به اقتضای آن بی‌غیرتی بزرگان اهل بیت ثابت می‌شود.

کجا چنین بزرگانی چنین سخنان زشتی را به زبان می‌آورند، به‌خصوص چگونه آنها از آلت تناسلی زنانی که خویشاوند و نزدیک به آنها هستند سخن می‌گویند، بلکه حتی اراذل و اوباش از گفتن چنین حرفهایی دوری می‌جویند، چگونه این فرقه به خود اجازه می‌دهند که چنین سخنی را به زبان بیاورند و آن را به پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهند، آیا ممکن است کسی که ادعای اسلام داشته باشد چنین سخنی را بگوید.

۱- وی ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب است و مادرش فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است، ام‌کلثوم در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود به ازدواج عمر بن خطاب رضی الله عنه درآمد و تا وقتی که عمر رضی الله عنه کشته شد ام‌کلثوم همسر وی بود. و عمر از او صاحب فرزندی به نام رقیه و زید گردید، و بعد از شهادت عمر عون بن جعفر بن ابی طالب با ام‌کلثوم ازدواج کرد. و سپس عون وفات یافت و برادرش محمد بن جعفر با ام‌کلثوم ازدواج نمود و محمد نیز درگذشت و برادرش عبدالله با ام‌کلثوم ازدواج کرد و بعد از مدتی ام‌کلثوم وفات یافت، اما از هیچ‌یک از اینان صاحب فرزندی نشده طبقات ابن سعد ۴۶۴/۸ الاستیعاب ۴/۹۹۵۴

الاصاقه ۲۹۳.

۲- الکافی/الفروع ۱۴۱/۲.

لا حول و لا قوه الا بالله.

چهارم: آنها می‌گویند که اهل بیت دختران و خواهرانشان را به کافران می‌دادند و کافران با آنها زنا می‌کردند، مثل سکینه^۱ دختر حسین که در عقد نکاح مصعب بن زبیر^۲ بود، و غیره از سکینه.

دیگر خویشاوندان آنها که به گمان اثناعشریه در نکاح ناصبی‌های کافر بوده‌اند، که در کتاب‌های انساب سادات علوی به تفصیل ذکر شده است.

پنجم: آنها به امام صادق نسبت می‌دهند که او به قرآن اهانت کرده و آن را به زمین کوبیده و پرت کرده است، همان‌طور که عثمان را نیز متهم کرده‌اند که او به قرآن اهانت نموده است، زیرا او مصحف ابن مسعود را آتش زد، و درست همین اتهام را به امام صادق زده‌اند.

کلینی از زید بن جهم هلالی و او از صادق روایت می‌کند که ایشان این آیه را تلاوت کرد که: (ولا تكونوا کالتي نقضت غزلها من بعد قوه انکاثاً تتخذون ایمانکم دخلاً بینکم ان تكون ائمه هی ازکی من ائمتکم)

گفتم: فدایت شوم ائمه؟! فرمود: بله سوگند به خدا، گفتم: اربی خوانده می‌شود، فرمود: اربی چیست و با دستش اشاره کرد و با اهانت قرآن را به زمین انداخت.

۱- سکینه بنت حسین بن علی بن ابی طالب و مادرش رباب دختر امرؤالقیس کنانی بود، مصعب بن زبیر با او ازدواج کرد و سپس کشته شد، آنگاه عبدالله بن عثمان بن عثمان بن عبدالله بن حکیم با او ازدواج کرد و مدتی بعد وفات یافت سپس زید بن عمرو بن عثمان بن عفان با او ازدواج کرد اما او نیز بعد از مدت زمانی درگذشت و آنگاه ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف با او ازدواج کرد، و عامل عبدالملک بن مروان به دستور عبدالملک آنها را از یکدیگر جدا کرد چون ابراهیم بدون ولی با او ازدواج کرده بود، طبقات ابن سعد ۴/۳۵۲ الثقات ۴/۳۵۲.

۲- الکافی. الفروع ۲/۱۴۱.

ششم: آنها به ائمه چیزهایی را نسبت داده‌اند که طبق تصریح امیرالمؤمنین با ایمان تضاد دارد، آنان می‌گویند که ائمه تقیه می‌کرده‌اند و حق را پنهان می‌کرده و در طول زندگی خود باطل را اظهار می‌کرده‌اند، و حال آن‌که امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌گوید: (نشانه ایمان این است که شما راستگویی را حتی اگر به زیان شما باشد بر دروغ با آن که به سودتان باشد ترجیح دهید).

هفتم: اثناعشریه به ائمه تفسیرهایی را نسبت داده‌اند که جایگاه والای آنان را خدشه‌دار می‌نماید و به اضافه برخلاف قواعد عربی و سیاق و سباق کلام است و نیز موجب تفکیک ترتیب جمله و از هم پاشیدن ضمیرها می‌گردد و دیگر چیزهایی که به ائمه نسبت می‌دهند که موجب بدگمانی به آنان می‌شود.

هشتم: نصوص و روایاتی را به ائمه نسبت می‌دهند که از جهاد منع می‌نماید با اینکه بچه‌های مکتب می‌دانند که قرآن به جهاد تحریک و تشویق نموده است، و این باور بین ثقلین تضاد ایجاد می‌نماید و حال آنکه پیامبر می‌فرماید: (آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض نزد من می‌آیند).

و از این حدیث به صراحت معلوم می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معیاری برای شناخت اقوال و مذاهب عترت پاک است.

نهم: آنها به ائمه نسبت می‌دهند که ائمه آمیزش و همبستر شدن با زنی که طلاق داده شده را جایز می‌دانسته‌اند، و حال آنکه چنین چیزی در حقیقت جایز قرار دادن زنا می‌باشد.

دهم: اثناعشریه به ائمه نسبت می‌دهند که آنها بازی کردن با آلت تناسلی و بیضه‌ها را در نماز جایز می‌دانسته‌اند، و حال آنکه ائمه از چنین چیزی پاک هستند، چون نماز یکی

از ارکان دین می‌باشد پس چگونه می‌تواند جایی برای بازی و بیهوده‌کاری باشد، و دوماً چنین بازی چه لطفی دارد...؟!^۱

یازدهم: به ائمه نسبت داده‌اند که آنها نماز خواندن با لباس پلید با وجود لباس پاک، را جایز می‌دانسته‌اند. پاک‌اند ائمه از این تهمت‌ها.^۲

دوازدهم: به ائمه نسبت داده‌اند که آنان معتقد بوده‌اند که برای نمازگزار جایز است که در نماز زنش را بیوسد. همه اینها در کتاب‌هایشان ذکر شده است.

سیزدهم: به ائمه نسبت داده‌اند که آنها مرد را از آموزش واجبات دین به زنان منع می‌کرده‌اند، شیخ الطائفه از ادیم‌بن حر^۳ روایت می‌کند که گفت:

از اباعبدالله علیه السلام پرسیدم که آیا اگر زن در خواب چیزی ببیند (احتلام شود) غسل بر او واجب است؟ فرمود: بله، ولی به زنها نگوئید چون این را بهانه قرار می‌دهند. از این لازم می‌شود که ائمه نماز خواندن در حالت جنابت را جایز می‌دانسته‌اند و این به اتفاق کفر است و راضی بودن به کفر کفر است، پناه بر خدا. و همچنین از این لازم می‌شود که ائمه به جهالت و نا آگاه بودن فرد مکلف نسبت به واجبات شرعی رضایت داشته‌اند. و این با مقام امام متضاد است و صلاحیت او را زیر سؤال می‌برد و برخلاف عدالت و مروت است و صریح‌تر از این و زشت‌ترین روایت در این مورد روایت

۱- ن ک مختصرالتحفة (۲۱۶).

۲- ن ک مختصرالتحفة ۲۱۴/۲۱۶.

۳- او ادیم‌بن حر خثعمی هروی است از جعفر صادق روایت کرده است حمادبن عثمان از او روایت کرده است و کشی او را در رجال‌الشیعه ذکر کرده است، لسان‌المیزان ۳۳۷/۱.

صاحب‌المحاسن^۱ است که از کاظم علیه السلام^۲ روایت می‌کند که گفت به این مردم اصول دینشان را یاد ندهید.

سبحان‌الله! چه روایت زشتی است که می‌گوید ائمه از تعالیم اصول دین باز می‌داشته‌اند.

چهاردهم: اثناعشریه به ائمه نسبت داده‌اند که آنها به اوامر خداوند عمل نمی‌کرده‌اند، به‌خصوص به امام باقر و صادق این اتهام را زده‌اند چون آنها تقیه نمی‌کرده‌اند، با اینکه ادعا می‌کنند که امام صادق گفته است: «تقیه دین من و دین پدرانم است»، ای کاش می‌دانستم که چرا این دو امام دین پدرانشان را ترک کردند و چه زشتی در آن دیدند.

پانزدهم: آنها ائمه را متهم می‌کنند که برخلاف نص صریح قرآن سخن می‌گفته‌اند، و بدین‌خاطر تضاد بین ثقلین پدید آمده است و آنها مردم را در مورد دین دچار حیرت می‌کرده‌اند، اثناعشریه از ائمه روایت کرده‌اند که گفته‌اند: طلا و نقره غیرمسکوک و ساخته نشده زکات ندارند، اما با وجود این از آن زکات می‌گرفته‌اند. منظورشان این است که ائمه را مصداق وعید الهی قرار دهند که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

۱- کتاب شیخ ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان برقی است، او از برق رود قم بود، و در سال ۲۸۰ هـ وفات یافت. الذریعه ۱۲۲/۲۰.

۲- وی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب هاشمی ابوالحسن مدنی کاظم است، در سال ۱۲۸ هـ در مدینه دیده به جهان گشود، ابوحاتم می‌گوید او تقه و راستگو و امامی از ائمه مسلمین است، و خلیفه مهدی او را به بغداد فراخواند. سپس او را به مدینه بازگرداند و در ایام رشید او در مدینه اقامت داشت سپس در زمان رشید به زندان رفت و در سال ۱۸۳ هـ در زندان درگذشت. سیر اعلام النبلاء ۲۷۰/۶.

(توبه/۳۴)

«و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند».

خداوند این فرقه را روسیاه کند.^۱

شانزدهم: گفته‌اند که ائمه برای کسی که فرزندش را از دست داده جایز قرار داده‌اند که گریبانش را پاره کند، و حال آنکه خداوند می‌فرماید که به هنگام مصیبت صبر کنید و بی‌قراری ننمائید، و می‌فرماید:

﴿ إِذَا أَصَبْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾ (بقره/۱۵۶)

«آن کسانی که هنگامی که بلائی بدانان می‌رسد می‌گویند: ما از آن خدائیم و به سوی او بازمی‌گردیم».

و در حدیث آمده است: هر کسی گریبانش را پاره کند از ما نیست.^۲

هفدهم: آنها به ائمه نسبت داده‌اند که قصاص مختص کسانی است که کور نیستند، و این با نص کتاب مخالف است.

هجدهم: آنها به ائمه نسبت داده‌اند که ائمه گفته‌اند اگر فرد ذمی مسلمانی را به قتل برساند فرزند او به بردگی گرفته می‌شود. و این مخالف گفته الهی است که می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴾ (انعام/۱۶۴)

۱- مختصر التحفه ۲۱۶.

۲- حدیث را عبدالله بن مسعود روایت می‌کند و می‌گوید که پیامبر ﷺ فرمود: هر کس به صورت بزند و گریبان پاره کند و فریاد جاهلانه سر دهد از ما نیست. بخاری کتاب الجنائز ۱/۴۳۵ ش ۱۲۳۲. مسلم کتاب الایمان ۱/۹۹ ش ۱۰۳ ترمذی کتاب الجنائز. ۳/۳۲۴ ش ۹۹۹ نسائی ۴/۱۹ ش ۱۸۶۰. ابن‌ماجه ۱/۵۰۴ ش ۱۵۸۴.

«هیچ کس گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

و می‌فرماید:

﴿ تَجْزَى وَالِدٌ عَنِ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ ﴾

(لقمان/۳۳)

«نه پدری مسئولیت اعمال فرزندش را می‌پذیرد و کاری برای او برآورده می‌کند و نه فرزندی اصلاً مسئولیت اعمال پدرش را می‌پذیرد».

و وقتی شیعه این را انتقام و در شریعت جایز قرار می‌دهند پس در این صورت حکومت چنگیزخان با شریعت محمدی صلی الله علیه و آله فرقی ندارد. و به بردگی گرفتن فرزند کافری که حربی است و با مسلمین می‌جنگد به‌خاطر آن است که بیم آن می‌رود که با مسلمین بجنگد که با به بردگی گرفتن او از تعداد جنگجویان کاسته می‌شود، و فرزند ذمی جنگجو نیست و در لشکر اهل جنگ قرار ندارد، پس به چه دلیل برده قرار داده می‌شود، پرواضح است که این کار عهدشکنی و برخلاف همه ادیان است، چون در همه ادیان وفا به عهد واجب است و همچنین با نص قرآن مخالف است که می‌فرماید: (النفس بانفس)^۱ اگر کسی، کسی را کشت در برابر آن کشته می‌شود.

بیستم: آنان از ائمه‌اشان نقل کرده‌اند که در روز نهم ربیع‌الاول که روز کشته شدن عمر است تا سه روز برای هیچ‌کسی هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای نوشته نمی‌شود، بنابراین در این سه روز کفر و همه گناهان مباح هستند.^۲

۱- مختصر التحفه ۲۳۷.

۲- مختصر التحفه ۲۰۹.

بیست و یکم: به ائمه‌اشان نسبت داده‌اند که آنها گفته‌اند آبی که با آن استنجاء گرفته شده پاک است و می‌توان از آن برای شرب و دیگر کارها و برای وضوء استفاده کرد.^۱

بیست و دوم: از ائمه روایت کرده‌اند که امت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که امت مرحومه (مورد رحمت قرار داده شده) است را امت ملعونه (نفرین شده) نامیده‌اند، چنان که صیرفی از ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است، و در بعضی روایات امت پیامبر را به خوک‌ها تشبیه داده‌اند چنان‌که کلینی از صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است. با اینکه خداوند می‌فرماید: (کنتم خیر امه اخرجت للناس) شما بهترین امتی هستید که به سود مردم آفریده شده‌اید.

و خداوند در باره این امت می‌فرماید: (و كذلك جعلناكم امه وسطاً) و اینگونه شما را امتی میانه قرار دادیم. و خلاصه اینکه این فرقه می‌خواهند میان ثقلین تضاد و مخالفت ایجاد نمایند. این بخشی بود از شیوه‌هایی که در آن شیعه با ثقلین مخالفت کرده‌اند، و مشروح کلام در این مورد به صورت مفصل در چند فصل از تحفه اثناعشریه بیان شده است، که هر کسی آن را مورد مطالعه قرار دهد در می‌یابد که این فرقه هیچ بهره‌ای در اتباع از عترت ندارند چه برسد به قرآن.

خاتمه

اهل سنت توفیق یافته‌اند که به هر دو ثقل (قرآن و عترت) چنگ بزنند، و از اهل سنت به خصوص اهل حدیث و گروه حق به هر دو تمسک جستند، الحمدلله رب العالمین.

باید دانست که متقدمین شیعه و راویانی که از ائمه روایت می‌کنند ادعا می‌کنند که آنها به اقوال و افعال عترت تمسک جستند، اما فرزندان و برادران ائمه آنها را تکذیب

کرده‌اند، و عقلاً می‌دانند که کردار و گفتار هر کس برای فرزندان و برادران و خویشاوندانش پنهان نمی‌ماند و قطعاً برایشان هویدا و آشکار است و آن را از دیگران که گاهی با فرد همراه می‌شوند بهتر می‌دانند، به‌خصوص وقتی که فرزندان و برادران و خویشاوندان فرد بر مذهب و فکر و همراه او باشند. در کتاب‌های شیعه روایات زیادی که آن را صحیح می‌دانند آمده است که برادران و فرزندان و خویشاوندان ائمه کسانی را که از ائمه روایت کرده‌اند تکذیب نموده‌اند، ما در این مورد یکی دو مسئله را ذکر می‌کنیم تا دلیل دروغگویی آنها روشن شود و آشکار گردد که آنها این روایات را به دروغ به ائمه نسبت می‌داده‌اند.

زید شهید^ع که یکی از فرزندان امام سجاد^ع است و به علم و تقوا و پرهیزکاری و زهد معروف بود و از بزرگان سلف این امت است، در موارد زیادی یاران امام سجاد را به دروغگویی متهم می‌نماید و آنها در مسایل زیاد همچون برتر قرار دادن ائمه از پیامبران، ناسزا گفتن به خلفای ثلاثه و اظهار بیزاری از آنان، گمراه می‌داند، ما در اینجا مسئله امامت را که مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله فرقه اثناعشریه است ذکر می‌کنیم، آنها ادعا می‌کنند که اهل بیت بر این مسئله اجماع کرده‌اند بنابراین باید این مسئله برای همه کسانی که از اهل بیت هستند معلوم و مشخص باشد.

۱- علی بن حسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، زین‌العابدین ابو‌حسین هاشمی مدنی^ع در کربلاء حضور داشت اما مریض بود، به این خاطر عمر بن سعد گفت به او تعرض نشود او در آن زمان بیست و اندی سال سن داشت، از پدرش و عمویش حسن و از عایشه و ابوهریره و ابن‌عباس و دیگران حدیث روایت کرده است، زهری می‌گوید هیچ‌کس را فقیه‌تر از علی بن حسین ندیدم ولی او حدیث کم روایت می‌کرد، و او از همه اهل بیت خود برتر بود و عبدالملک از همه او را بیشتر دوست می‌داشت و ابو‌حازم اعرج می‌گوید: هیچ هاشمی برتر از او ندیده‌ام، او زین‌العابدین نامیده شده و در ربیع‌الاول ۹۴ هـ درگذشت. طبقات ابن سعد ۲۱۱/۵ تذکره‌الحفاظ ۷۴/۱، تهذیب‌التهذیب ۲۶۸/۷.

کلینی از ابان^۱ روایت می‌کند که گفت احوال^۲ به من گفت: زیدبن علی در حالی که پنهان بود کسی را به دنبال من فرستاد، نزد او آمدم، او گفت: ای ابوجعفر! اگر فردی از ما نزد تو بیاید آیا همراه او حرکت می‌کنی؟ می‌گوید: گفتم اگر چنین کسی باشد پدر یا برادرت است، و من همراه او بیرون می‌آیم، آنگاه او به من گفت: می‌خواهم بیرون بیایم و با این قوم جهاد کنم همراهم بیا، گفتم: فدایت شوم این کار را نمی‌کنم، گفت: آیا خودت را از من عزیزتر می‌داری، گفتم: جان من و تو فرقی ندارد، وقتی خدا را روی زمین حاجتی است کسی که همراه تو قیام کرده و کسی که با تو نیامده فرقی نمی‌کنند، گفت: ای ابوجعفر با پدرم سر سفره می‌نشستم او تکه گوشت بزرگ را در دهان من می‌گذاشت و لقمه را برایم سرد می‌کرد، و اینگونه برایم دلش می‌سوخت، آیا دلش نمی‌سوخت که به جهنم می‌روم و تو را خبر کرد و مرا خبر نداد، می‌گوید: گفتم: او ترسید که اگر تو را خبر کند و تو قبول نکنی به جهنم می‌روی و مرا خبر داد که اگر قبول کنم نجات می‌یابم و اگر نپذیرم اشکالی ندارد که به جهنم بروم.

این روایت دلیل صریحی است که زید شهید^۳ احوال را در تعیین امامت محمدباقر تکذیب کرده است^۳.

۱- ابان بن ثعلب بن رباد ابوسعید بکری کوفی قهبائی در مورد او می‌گوید: ثقه و گرامی و در میان یاران ما مقام بزرگی داشت» عقیلی در مورد او می‌گوید: «او در تشیع افراط می‌کرد» و ذهبی در باره او می‌گوید: از حکم بن عتیبه روایت کرده و از تابعین شمرده نمی‌شود، و در سال ۱۴۱ هـ وفات یافت.
ضعفاءالعقیلی ۳۶/۱، سیر اعلام النبلاء ۳۰۸/۶ مجمع الرجال ۱۸/۱.

۲- او جعفر بن عثمان رواسی کوفی احوال است طوسی او را در رجال شیعه ذکر کرده است و گفته او از اعمش و غیره روایت کرده‌اند لسان‌المیزان ۱۱۹/۲.

۳- الکافی ۲۵۷/۱.

قاضی نورالله^۱ در کتاب (مجالس المؤمنین فی احوال فضیل بن یسار از امالی^۲ شیخ ابن بابویه^۳ نقل می‌کند که فضیل از امام جعفر صادق پسر امام باقر و جانشین پدرش روایت می‌کند که گفت: وقتی زید بن علی برای جنگ با لشکر هشام^۴ می‌رفت با او همراه بودم، بعد از شهادت زید^۵ به مدینه نزد امام جعفر صادق^۶ رفتم او از من پرسید و گفت: ای فضیل آیا تو در جنگ با اهل شام با عمویم همراه بودی؟! گفتم: بله، در اینجا او از من پرسید که چند نفر از آنان کشته شد، گفتم: شش نفر، فرمود: در مباح بودن کشتن آنها و حلال بودن ریختن خون آنان شک نمی‌کنی؟! گفتم: اگر در حلال بودن ریختن خون آنها مشکلی می‌داشتم با آنان نمی‌جنگیدم، آنگاه او گفت: خداوند مرا در آن خون‌ها شریک بگرداند، سوگند به خدا عمویم زید و یارانش شهید هستند، مثل آنچه بر علی بن ابی طالب و یارانش^۷ گذشت.

در این تشبیهی که در کلام امام صادق مشاهده می‌شود از آن چنین برمی‌آید که او بر این عقیده بوده است که امام زید و امیرالمؤمنین در یک مقام بوده‌اند، پس از این لازم

۱- وی قاضی نورالله مرعشی تستری شهید، جمال‌الدین است که در سال ۱۰۱۹ هـ وفات یافت. و او صاحب کتاب مجالس المؤمنین فی احوال المشاهیر ... است که چند بار چاپ شده است. الذریعه ۳۷۰/۱۹.

۲- امالی شیخ صدوق معروف به مجالس چاپ تهران سال ۱۳۰۰ هـ، الذریعه ۳۱۵/۲.

۳- او محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ابو جعفر مقیم ری بود، وی شیخ و فقیه رافضه بود در سال ۳۵۵ هـ وارد بغداد شد و از شیوخ امامیه حدیث فرا گرفت. ذهبی می‌گوید در رأس علمای امامیه قرار داشت و کتاب‌هایی تألیف کرد که در میان رافضه رواج دارند و در ری سال ۳۸۸ وفات یافت. حافظه او ضرب‌المثل است و می‌گویند سیصد کتاب تألیف کرده است. سیر اعلام النبلاء ۳۰۴/۱۶ مجمع الرجال ۲۷۰/۵.

می‌شود که زید در همه عقایدش برحق بوده است و قیام او اصالتاً بوده نه نیابتاً، و گرنه نمی‌توان او را شهید دانست و او را به امیرالمؤمنین تشبیه داد.

آنچه احول در جواب امام شهید زید علیه السلام گفته است یاوه و باطل است به چند دلیل عبارتند از:

دلیل اول: ابراهیم پدرش را به اسلام دعوت داد و او ایمان نیاورد و جهنمی شد، چنان که احول می‌گوید ابراهیم آنچه را که بیشتر به صلاح بوده ترک کرده است، اگر شیعه بگویند که پدر ابراهیم مؤمن بوده و کافر نبوده است و کسی که ایمان نیاورده عمویش آزر بوده است، آزر چنان که شیعه می‌گویند مربی و یا عمویش بود. و ابراهیم او را پدرم صدا می‌زده است چنان که در قرآن تصریح شده است، و باز هم ابراهیم او را به ایمان دعوت داده است پس طبق قول احول ابراهیم با این دعوت دادن بر او ستم کرده است.

و همین‌طور همه انبیاء خویشاوندان خود را به ایمان دعوت داده‌اند و خویشاوندانشان ایمان نیاورده‌اند مثل ابولهب و دیگر خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله که ایمان نیاوردند، پس بر اساس نظریه احول پیامبران با این دعوت بر آنها ستم کرده‌اند به خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله ما که سبب حیات جاودانی امت خویش می‌باشد و او برای امت از پدران و مادرانشان مهربان‌تر و رحمتی برای جهانیان بود. و چنان که ملاعبدالله مشهدی در اظهار الحق نقل کرده پیامبر امام تعیین نکرده است، او از حذیفه بن یمان روایت می‌کند که گفت: گفتند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جانشینی برای خود مقرر کن، فرمود: اگر من

جانشینی تعیین کنم و شما از او سرپیچی کنید عذاب داده می‌شوید، آنچه حدیفه به شما گفت او را تصدیق کنید، و آنچه عبدالله خواند آن را بخوانید.^۱

دلیل دوم: اگر امامت از اصول واجبات است، ناآگاه بودن به خاطر هر عذری که باشد پذیرفته می‌شود، و وقتی امام سجاد پسرش زید را از این مسئله مهم آگاه نکرد تا جایی که او امامت امام باقر را انکار نمود و برای خودش ادعای امامت کرد طبق ادعای شیعه او جهنمی و جاهل است، و اگر به خاطر این جهالت معذور شمرده می‌شود باید شیعه بزرگان صحابه را نجات یافته و معذور بدانند و حتی باید نواصب را نجات یافته بدانند چون نصوص امامت امیرالمؤمنین به‌طور متواتر به آنها نرسید و از روایت مخالف سالم نبوده‌اند.

و کلینی در روایتی طولانی از مقرن و او از ابی‌عبدالله روایت می‌کند که گفت: هیچ کس به بهشت نمی‌رود به جز کسی که ما را شناخته و ما او را شناخته‌ایم و هیچ کس به جهنم نمی‌رود جز کسی که ما او را نشناخته‌ایم و او ما را نشناخته است.

دلیل سوم: سخن زید و مذهبش که پدرش او را از امام وقت و صاحب رهبری بزرگ و حجت خدا در زمین با خبر نکرده است و امام را مشخص نکرده و ترسی نداشته که اگر بگوید او نپذیرد، جواب احوال که یک را دو تا می‌بیند اشتباه محض است!!

و پدرش به‌صورت کلی نشانه‌های امام را برای او بیان نکرد و علامتش را برای او ذکر نکرد تا امام خودش بداند که او فلانی است نه او، در صورتی که اثناعشریه

۱- این حدیث را ترمذی در کتاب المناقب، باب مناقب حدیفه بن یمان ۶۷۵/۵ ش ۳۸۱۲، و ابوداود طیالسی در سندش ۴۴۱ ش ۵۹ روایت کرده است، و حدیث مذکور ضعیف است نگاه کنید ضعیف‌الترمذی ۷۹۸/۱.

می‌گویند امام ویژگی‌ها و نشانه‌هایی دارد که در غیر از او یافته نمی‌شوند، مثل امام وقتی متولد می‌شود ختنه شده است و دیگر نشانه‌هایی که زید فاقد آن بود.

چهارم: وقتی امام سجاد امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود باید او ضروریات دین را به هر مکلفی می‌آموخت و بین خویشاوندان و اجانب در تبلیغ احکام فرق نمی‌گذاشت، همان‌طور که شایسته جایگاه نبوت و امامت است، بلکه باید خویشاوند را بیشتر هشدار و بیم می‌داد چنان‌که خداوند می‌فرماید: (و انذر عشیرتک الاقربین)^۱ و خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده و می‌فرماید: (و لتندر ام‌القری و من حولها)^۲ تا اهالی مکه و اطرافیان آن را بیم دهی.

دلیل پنجم: شیعه می‌گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت امامت ائمه را بیان نموده و ترتیب آنها را تصریح نموده و اسامی آنان را یکی پس از دیگری ذکر کرده است، و ادعا می‌کنند که ممکن است خداوند به او چنین وحی کرده است، پس پذیرفتن سخن پدر در اینجا نقشی ندارد بلکه باید نص و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله برای او گفته می‌شد تا مثل سایر احکام به آن ایمان می‌آورد و آن را می‌پذیرفت.

دلیل ششم: نیازی نیست که پدر به فرزندش برساند چون طبق ادعای شیعه این در جهان به حد تواتر رسیده بود به خصوص نزد اهل‌بیت معروف‌تر بود و آن را در خانه‌هایشان می‌خواندند و مانند تعداد رکعات نماز و اوقاتش آن را می‌دانستند، و پیروان همه مذاهب و ادیان به کودکان همه مسائل اساسی دین را می‌آموزند، و این مسئله از مهم‌ترین مسائل بود، پس چرا امام سجاد این مسئله را از فرزند عزیزش پنهان کرد، با

اینکه با اجماع هر دو گروه زید از فرزندان امام سجاد و هم صحبت او و رهرو راه او بود، پس دلیلی نداشت که امام سجاد از این بترسد که زید آن را رد یا تکذیب نماید. دلیل هفتم: در اینکه امام سجاد پسرش را از این مسئله با خبر نکرد چه فایده‌ای بود، چون بعد از آن امام وقت او را دعوت خواهد داد و او یا دعوتش را می‌پذیرد و یا نمی‌پذیرد، پس خبر ندادن امام سجاد پسرش را فایده‌ای نداشته است و ائمه باید از چنین کارهایی منزّه دانسته شوند برخی از علمای شیعه در پاسخ به این پرسش که چرا امام سجاد پسرش زید را آگاه نکرد گفته‌اند که این قضیه مثل خواب یوسف است که یعقوب او را از اینکه آن را برای برادرانش تعریف کند منع کرد تا اینگونه یوسف از مکر آنها در امان بماند. باید گفت که این قیاس فاسدی است و قیاس مع الفارق است، چون تعریف خواب یوسف نه بر یوسف و نه بر یعقوب واجب بود، و از اصول دین و از مسائل شرعی نبود، بلکه یک بشارت محض بود که بر این دلالت می‌کرد که یوسف از بزرگان برگزیدگان خواهد بود، و بر انبیاء لازم نیست که حتماً مژده‌ها را اعلام دارند بلکه در موارد زیادی به خاطر آن که مژده داده شده دچار خودپسندی نشود و همچنین دیگران با او حسادت نورزند از اعلام آن منع کرده‌اند.

و در حدیث صحیح آمده است: (اگر قریش دچار غرور و تکبر نمی‌شد به آنها می‌گفتم که برای نیکوکارانشان چه چیزهایی نزد خداوند فراهم است).^۱

و در حدیثی دیگر از معاذبن جبل روایت است:

۱- ابن عدی در شرح حال یحیی بن اسماعیل بن عبیدالله تمیمی از جابرین عبدالله روایت کرده که گفت از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: (قریش روز قیامت پیشاپیش مردم قرار دارند ...) ابن عدی می‌گوید یحیی از افراد تقه روایات باطل نقل می‌کند احمد ۱۵۸/۶ ش ۲۵۲۸۸، و شافعی در سندش ۲۷۸ و ابن ابی شیبه در المنصف ۴۰۱/۶ ش ۳۲۳۸۱، ۳۲۳۰۸۷ و ابن ابی عاصم در السنه ۲۷۸/۲ و البزار مسند ۲ ۱۱۲ و حدیث ضعیف است.

(مردم را بشارت ندهید که سستی می‌ورزند)^۱
و ثبوت نبوت یوسف علیه السلام مشروط به تعبیر خواب او نبود برخلاف امامت ائمه‌ای که می‌آیند که باید امام سابق به امامت امام بعد تصریح کند، و امکان دارد که بدون تصریح او مکلف از آن آگاه شود.

کوتاه سخن اینکه تمسک فرقه اثناعشری به عترت به همین شیوه‌ای است که ذکر نمودیم و قرآن به گمان آنها قابل تمسک نیست و ادعا می‌کنند که دستخوش تحریف و تغییر قرار گرفته و کم و زیاد شده است، بنابراین هر دو ریسمان از دست شیعه باز شده و در دره‌های گمراهی و ضلالت حیران و سرگردان باقی مانده‌اند.

اگر شیعه بگویند ما با اینکه بعضی از عترت را کافر قرار می‌دهیم و زشتی‌هایی را به بعضی نسبت می‌دهیم اما به روایاتی که از دیگر عترت نقل شده تمسک می‌جوئیم و به گفتار و کردار آنان عمل می‌نمائیم برخلاف اهل سنت که به قول هیچ کس از عترت عمل نمی‌کنند و تمسک نمی‌جویند، و تمسک یعنی پیروی از اقوال و افعال شخص. مثل اینکه کسی قرآن را به جایی بیندازد که شایسته نیست و مرشد و هادی را رها کند، اما از عمل به احکام قرآن و اقتدا به کارهای مرشد و هادی حتی به اندازه سرمویی تخلف نوزد، تردیدی نیست که این فرد به هر دو تمسک جسته است به خلاف کسی که قرآن را روی سر و چشم خود قرار می‌دهد اما اصلاً به احکام آن عمل نمی‌کند، و به راهنما و مرشد خود تا آخرین احترام می‌گذارد اما به گفته‌های او عمل نمی‌کند، تردیدی نیست که این فرد به قرآن و راهنما تمسک نجسته است بلکه در حقیقت او از آن دو روی‌گردان است.

به این شبهه باید به طور مفصل پاسخ داده شود تا روشن گردد که این فرقه به هیچ چیزی از اقوال قرآن و عترت تمسک نجسته‌اند و اهل سنت هستند که به ریسمان

۱- روایت انس بن مالک، بخاری ۵۹/۱ ش ۱۲۸.

محکم و ناگسستنی چنگ زده‌اند و به کتاب و سنت و اقوال عترت پاک تمسک جسته‌اند، و این مطلب در کتاب‌های مفصل شرح داده شده است. از آن جمله کتاب «تحفه اثناعشریه» به ابواب الهیات و نوات و عقاید و فقهیات این کتاب مراجعه کنید، خواهید دید که این فرقه با روایات معتبر و کتاب‌های معروفشان با ثقلین مخالفت کرده‌اند، و آنگاه برای هیچ‌کس در مورد حقیقت این فرقه‌ها و اینکه آنها با ثقلین فرسنگ‌ها فاصله دارند تردیدی باقی نمی‌ماند.

در اینجا این رساله مبارکه به پایان می‌رسد از خداوند مسئلت می‌نمائیم که آن را برای جوینده حق مفید بگرداند و بوسیله آن وی را به راه راست هدایت کند. در رمضان سال ۱۳۳۶ هجری که هوا گرم و سوزان بود کار نگارش این کتاب به پایان رسید.

و حسبنا الله و نعم الوکیل، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.